



امید بلاغتی / نویسنده و منتقد

او درباره وجوه مختلف شخصیتی و حرفه‌ای حمیدرضا صدر نوشته است

صفحه آخر

کاشف فروتنِ زندگی

◀ حالا دیگر روزها از نبودن حمیدرضا صدر گذشته است. المپیک ۲۰۲۰ بدون حضور او تمام شد و زندگی با سماجت محض ادامه می‌دهد. اما در همین روزها دانستم دایره تأثیرگذاری شگفت انگیز او از یک طرفدار دوآتشفه بی‌منطق فوتبال تا یک فیلمساز برجسته و مهم بوده است. از هر آن کس که به نوشتن علاقه داشته تا هر کسی که میان سیاهی‌ها و تاریکی‌ها و مرگ اندیشی‌هایی زندگی بوده است. چنین دایره بزرگی از تأثیرگذاری غیبه بر انگیز و دلیل مهمی برای ماندگار ماندن نام اوست. در این نوشته اما نسبت خودم را به عنوان یک عاشق فوتبال، سینما و نوشتن با او جست‌وجو می‌کنم؛ نسبتی که او را در کنار شاه‌رخ مسکوب، از جمله اثرگذارترین‌ها در زندگی من کرده است.



مرد دانای پرشور

معمولا و در اکثر مواقع این دو تا با هم یک جا جمع نمی‌شوند. همیشه همچون گمگشته‌ای اینجا و آنجا، دانشگاه و این محفل هنری و آن انجمن علمی و... می‌خواستم آدم دانایی رو ببینم که بتواند با دانایی و فهم ممتازش شوری بسازد. حمیدرضا صدر سایه خیال و نقدهای سینمایی اش و بعدها تماشای او در قاب تلویزیون و کنج‌کاوای در زندگی، تحصیلات، دانسته‌ها و... برایم آن گمشده قدیمی بود. کنار آن دانایی ممتاز از شهرسازی و اقتصاد تا فوتبال و هنر، او یک تنوریسین یا آدم دانشگاهی عصا قورت داده نبود که به وقت شنیدن سخنانش دچار ملال شوی. او دانایی اش همچون جهانی بود که قلم و کلماتش و زبان و سخن گفتنش کلید ورود به این جهان جادویی بودند. بعدها و در مذاقه بیشتر در شکل دانایی پرشورش دانستم او بیش از یک تحلیلگر یا منتقد که در هر دو توانا و بی‌نقص بود دلم می‌خواست یک دعوت کننده باشد. کسی که شما را به جهان‌های پرشور سینما و فوتبال و اساسا به جغرافیای جادویی لذت دعوت می‌کند. این حکایت مرد دانای پرشور بود و گمان نمی‌کنم هیچ دعوت شده‌ای دعوتش را رد کرده باشد.

مرگ اندیشی و مرگ آگاهی

بارها دیده بودم کسانی که نه سینما و نه فوتبال را جدی دنبال نمی‌کنند به وقت دیدن با خواندن دکتر صدر به وجد آمده و به هر دو موضوع علاقه‌مند می‌شوند. بعدها در کنج‌کاوای شخصی ام متوجه شدم مخاطبانش شیفته عشق او به زندگی و آن شور و شفع زیستنش بودند. او شبیه کسی بود که انگار زندگی را می‌بلعد و ذره ذره سر می‌کشد. اما واقعا یک لایه عمیق‌تر شدن در او نشانمان می‌داد که دکتر صدر در اوج خواستن زندگی و دوست داشتن زندگی یک مرگ اندیش همیشگی است. رد مرگ، اندیشیدن درباره مردن، فکر کردن و نوشتن از آن و مذاقه و کنج‌کاوای و کنکاش بی‌وقفه در مرگ ویزگی تمام لحظاتی بود که از زندگی، فوتبال و سینما سخن می‌گفت یا می‌نوشت. فقط کافیس‌یکبار بخصوص به سراغ نوشته‌هایش بروید- دکتر صدر توی قاب تلویزیون بیشتر مراقب و اهل مدارا در نشان دادن این وجه مرگ اندیش اش بود- تا بسامد باور نکردنی کلمه مرگ را ببینید. او به مرگ فکر می‌کرد و مدام از آن سخن می‌گفت تا خیام وار در زندگی غوطه بخورد. هنوز هم فکر می‌کنم چیزی خیام وار بخشی از آن جهان جادویی ممتازش بود البته خیامی کمی تلخ‌تر، اشرافی‌تر، سخت‌گیرتر... خیام به روایت حمیدرضا صدر.

جستار نویسنده اعظم

همه آنچه از جستارنویسی دلم می‌خواهد در نوشته‌های دکتر صدر یافتم. حتی آن زمان که شناخت دقیقی از این شیوه نوشتن نداشتم و جستار هنوز به عنوان یک سبک نوشتاری در ایران مطرح نبود متوجه تفاوت معنادار نوشته‌های دکتر صدر با دیگران شده بودم. نوشته‌های او روی مرز باریکی از تنوریک بودن از یک سو و سیر و سفر مدام در جهان ذهنی و تجربه زیسته او از سوی دیگر در حرکت بود. برای همین نه همچون مقاله نویسان بود نه حدیث نفس گویان. بعدها که جستار را شناختم و درباره قواعدش خواندم و آموختم دانستم دکتر صدر یکی از مهم‌ترین جستارنویسان فارسی است. عجیب نبود که کنار شاه‌رخ مسکوب دیگر جستارنویس بزرگ این سرزمین چنین تأثیر ژرفی بر من داشتند. شاید چون شور، دیوانگی، رهایی و یک جور پرسه زنی ذهنی مدام در جستارهای اوست که با سلیقه و فهم من جور درمی‌آید. حالا که در ماجرا عمیق‌تر می‌شوم به گمانم ما که در دهه هشتاد جوانی مان را تجربه کردیم، سرخورده از ایسم‌های کلان و گفت‌وگوهای شکست خورده در این سرزمین به جای تنوری‌ها و نظریه پردازی‌ها در پی مواجهه با تجربه‌های زیسته بودیم. در زندگی و در نگاه بزرگترهایمان به زندگی و آن چه از سر گذراندند و آن گونه که با ما به اشتراک می‌گذارند در پی فهم اکنونمان بودیم. زندگی برایمان مهم شده بود، فردیت معنا یافته بود پس روایت‌های فردی تعمیم‌پذیر از تجربه‌های زیسته منحصر به فرد پاسخ پرسش‌هایمان بودند. این چنین جستارنویسان نویسندگان بزرگ و محبوبمان شدند. یکی مثل دکتر حمیدرضا صدر.

آه از آن دوم شخص جادویی

این ضمیر در جستارنویسی فارسی، رمان فارسی، روایتگری فارسی انگار تا همیشه سندش به نام او خورده است. چیزی در این دوم شخص استثنایی بود که انگار او را از کالبد جسم و روانش رها می‌کرد و همچون ناظری از بالا به تماشای خودش می‌نشست. چه وقتی که در رمان «تو در قاهره خواهی مرد» راوی زندگی آخرین شاه ایران بود و چه وقتی در متن‌های درجه یک خودبیانگرش از خودش و زندگی اش می‌گفت و در دوم شخص روایتشان می‌کرد. نه در ضمیر پرمصرف اول شخص مفرد و جمع که پرکاربردترین ضمایر زبان فارسی‌اند که در دوم شخص مفرد و جمع در پی فهم تاریخی زیست خودش و آدمیزاد ایرانی بود. دوم شخصی که فرصت دور ایستادن از ماجرا و قرار گرفتن در جایگاه راوی را به او می‌داد که تاریخی پر از رنج و آه و مرگ و شکست و اندوه را به شانه داشت و حالا به تماشای این و آن یا این لحظه و آن لحظه می‌نشست. تا همیشه طنین عجیب و غریب ضمیر دوم شخص نوشته‌هایش را در ذهن و گوش و زندگی ام می‌شنوم.

کاشف فروتن زندگی

در یکی از پرده‌های نمایشنامه «منجی در صبح نمناک» اکبر رادی، شخصیت جوان نمایشنامه از شخصیت پیر می‌پرسد: شما این همه آرامش رو از کجا به دست آوردید؟ و مرد پیر در جواب او می‌گوید: فروتنم! دکتر صدر با آن اشرافیت معنادار در شخصیتش، آن تحصیلات ممتاز، آن زندگی خاص و ویژه و تجربه نزدیک هنر و فوتبال در دهه طلایی شان، با کارنامه درجه یکش در نقد سینما و جایگاه یگانه‌اش در تحلیل فوتبال و این اواخر با محبوبیت باور نکردنی اش در عرصه عمومی و با وجود نوع خاصی از رفتار، منش و مرام اما بدون شک فروتن بود. فروتنی و افتادگی که او را همچون یکی از اعضای خانواده آدم می‌کرد. دایی بزرگتر، عموی بزرگتر، دوست صمیمی پدر و پدر... این فروتنی یگانه بود که مرگش را همچون یک سوگ جمعی کرد و مردمانی عزادار رفتنش شدند. چه زندگی ای داشتید آقای فروتن، آقای دانای پرشور، جستارنویس اعظم، مرگ اندیش همیشگی و صاحب دوست داشتنی‌ترین انتخاب‌ها، سلیقه‌ها. چه زندگی ای داشتید دکتر حمیدرضا صدر.



ایران جمعه شماره ۵۰ دوره جدید (ضمیمه آخر هفته روزنامه ایران)
صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی / مدیر مسئول: مهدی شفیعی / سردبیر: جواد دلیری
معاونان سردبیر: امیر یوسفی، سرگه بارسقیان
دبیر ویژه نامه: محسن بوالحسنی / دبیر عکس: ابوالفضل نسایی
صفحه‌آرایی: محمد عباسپور، مهدی بخشی / ویراستاری و حروفچینی: گروه ویراستاری و حروفچینی «ایران»
لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

عکس: برهان آذرگان / نشر چشمه